



نفعات نفت (انعکاس تحولات اجتماعی حاصل از نفت در ادبیات بومی خوزستان)

محمد جعفری قنواتی

دکترای فرهنگ و ادب عامه و عضو شورای ارشد علمی دایره‌المعارف بزرگ اسلامی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۱۴

چکیده

نفت در سده اخیر یکی از مضمون‌های تازه و بکر پیش روی جامعه‌ی ایرانی بوده که آثار عمیق و دوران‌سازی بر خوزستان و ادبیات آن برجای گذاشته است. خصوصاً انعکاس مسائل و مناسبات اجتماعی مرتبط با نفت در آثار داستانی نویسندگان خوزستانی قابل توجه است. به همین جهت در این پژوهش تلاش شده است تا نفت و مسائل و پیامدهای آن از ادبیات بومی خوزستان تا پیش از دهه هفتاد شمسی استخراج گردد و آن‌چنان که نتیجه این پژوهش نشان می‌دهد پیامدهای استخراج نفت و ایجاد شرکت نفت در خوزستان در قالب مضامینی چون اضمحلال شیوه‌های سنتی و اقتصاد بومی، رشد مناسبات سرمایه‌داری، تغییر در انگاره‌های قشربندی اجتماعی، گسیختگی و ناموزونی رشد اقتصادی-اجتماعی و گسترش حاشیه‌نشینی، دامن زدن به مهاجرت‌های وسیع روستایی، گسترش زندگی حاشیه‌ای، گسترش و دامن زدن به تضادهای فرهنگی-اجتماعی، برخورد تحقیرآمیز و استعماری فرنگیان، بیداری ملی (خودآگاهی ملی) و هویت‌های تازه در ادبیات بومی خوزستان انعکاس داشته است که از دید این آثار مهم‌ترین آن‌ها تضعیف شدید هویت‌های عشیره‌ای و قومی و شکل دادن به هویتی جدید در قالب شرکت-شهرهای نفتی بوده است.

واژه‌های کلیدی: ادبیات بومی خوزستان، داستان، نفت، تحولات اجتماعی.

مقدمه

ادبیات بومی خوزستان یکی از نحله‌های ادبیات داستانی است که در دهه ۱۳۴۰ شمسی شکل گرفت و در درون خود نویسندگان و آثار برجسته‌ای را نیز پرورش داد و خلق کرد. در این دوره پرتحول که ریشه‌های آن تقریباً از آغاز سال‌های ۱۳۰۰ به وجود آمده بود آثار مهمی در عرصه‌ی هنر و ادبیات ایران، و از جمله داستان‌نویسی به وجود آمد. دهه چهل شمسی یکی از دوره‌های پرتکاپوی جامعه‌ی ایرانی در زمینه مسائل و مناسبات اجتماعی است. آزمایش‌گری در زمینه‌های شکل و محتوا، توجه به مضمون‌های تازه و بکر و نیز موفقیت‌ها و موضوع‌هایی که تاکنون برای خوانندگان ناشناخته بود، از نکاتی هستند که می‌توان به‌عنوان برخی از ویژگی‌های ادبیات داستانی این دوره نام برد. نفت نیز به عنوان موضوعی که همه‌ی تحولات مهم اقتصادی اجتماعی و فرهنگی یکصد سال اخیر با آن بدون ارتباط نبوده است و مستقیم یا غیرمستقیم از آن تأثیر پذیرفته است (سوداگر، ۱۳۵۷: ۴). یکی از موضوعات تازه مورد استفاده داستان‌نویسان خوزستانی بوده است. داستان‌نویسان خوزستانی با تلفیق هوشیارانه‌ی امر خاص و عام در آفرینش ادبی، مقولات عام انسانی را با اتکا به مسائل جزئی، فردی و بومی (منطقه‌ای) به گونه‌ای طرح کردند که از بطن آفرینش آن‌ها، خواننده قادر به درک و هضم مسائل کلی، جمعی و ملی می‌شدند. توجه به همین دیالکتیک، رمز و راز موفقیت آن‌ها در عرصه‌ی ملی بوده است. نفت آثار عمیق و دوران‌سازی بر خوزستان برجای گذاشت که

مهم‌ترین آن‌ها تضعیف شدید هویت‌های عشیره‌ای و قومی و شکل دادن به هویتی جدید در قالب شرکت-شهرهای نفتی بود. ویژگی مهم هویت تازه، عدم وابستگی به قوم، قبیله و شهر و ولایت مبدأ مهاجرین بود. در زندگی قبیله‌ای پیش از آن که فرد مهم باشد، قبیله اهمیت دارد. حتی اهانت به فرد، اهانت به قبیله محسوب می‌شود. در مناسبات با سایر انسان‌ها، معرفی فرد از طریق انتساب به قبیله صورت می‌گیرد. در مثل می‌گویند فلان کس بنی کعب یا بنی طرف است؛ اما در جوامع مدرن فرد اهمیت می‌یابد. چنین فردی برای تصمیم‌گیری درباره‌ی زندگی خود نیازی به همراهی و هم‌رأیی قبیله ندارد. آن‌چه در «شرکت-شهرهای» خوزستانی به وجود آمد هویت‌هایی بود که اساساً با هیچ نقطه‌ای در ایران قابل مقایسه نبوده و نیست. در اینجا توضیح این نکته ضروری است که منظور از خوزستان، پیش از هر چیز خوزستان نفتی است؛ یعنی شهرهایی که یا توسط شرکت نفت ایجاد شدند یا تحت تأثیر صنعت نفت در آن‌ها تحولاتی عمیق صورت گرفت. از نمونه‌ی اول می‌توان به آبادان، مسجدسلیمان، هفتگل و نفت سفید و از نمونه‌ی دوم می‌توان به اهواز، ماهشهر و خرمشهر اشاره کرد. می‌توان با اندکی تسامح گفت که سایر اثرات نفت در خوزستان، به نوعی در ارتباط مستقیم یا غیرمستقیم با این هویت، به مثابه تأثیر اصلی نفت در منطقه بوده است. شکل‌گیری این هویت تازه به همراه سایر آثار نفت در هنر و ادبیات خوزستان و به‌ویژه در عرصه‌ی داستان‌نویسی به شکل بارزی بازتاب پیدا کرده است. بررسی و ترسیم این آثار و تحولات در آثار داستان‌نویسان خوزستانی یکی از اهداف این نوشته است. نویسنده تلاش خواهد کرد با بررسی آثار نویسندگان خوزستانی، موضوع نابودی هویت‌های عشیره‌ای و شکل‌گیری هویت تازه را نشان دهد. در این نوشته، هر جا از داستان یاد شده است مفهوم ادبیات داستانی، به صورت عام، مورد نظر بوده است. (بنابراین، از این واژه هم رمان همسایه‌ها اثر احمد محمود و هم داستان‌های کوتاه نویسندگانی مانند ایوبی، تقوایی، میناوی و سایر نویسندگان خوزستان مورد نظر است. نگارنده برای پژوهش خود به آن دسته از آثار داستانی نویسندگان خوزستان نظر داشته که تا سال ۱۳۷۰ در ایران منتشر شده‌اند.

الف - تحولات اقتصادی

الف-۱- اضمحلال شیوه‌های سنتی و اقتصاد بومی

با کشف نفت در سال ۱۲۸۷ (۱۹۰۸)، که با فوران چاه شماره یک مسجد سلیمان به جهانیان اعلام شد، خوزستان به دروازه ورود مدرنیسم به ایران تبدیل شد (احسانی، ۱۳۷۸: ۴). تا پیش از نفت، اقتصاد خوزستان بر سه محور دامداری، کشاورزی (به‌ویژه نخل‌داری) و تجارت استوار بود. شرکت نفت با خرید یا اجاره‌ی زمین‌های مناطقی که به آن احتیاج داشت تقریباً در هر سه عرصه بر مردم بومی تزییقات قابل ملاحظه‌ای تحمیل کرد. به عنوان مثال، نخلستان‌های خوزستان و ثمر آن‌ها، خرما، در زمان شیخ خزعل به قدری زیاد بوده که درآمد شیخ از صدور خرما در سال به یکصد هزار لیره انگلیس می‌رسیده است (کسروی، ۱۳۷۳: ۲۶۸). شرکت نفت برای ایجاد پالایشگاه و سایر تأسیسات نفتی و نیز منازل کارکنان خود بسیاری از این نخلستان‌ها را نابود کرد. موضوع داستان شهر کوچک ما، که یکی از زیباترین و به یادماندنی‌ترین داستان‌های احمد محمود است، تخریب اقتصاد سنتی و بنای مدرنیزاسیون یا ایجاد هویت تازه در خوزستان است. داستان با روایت تخریب نخل‌های شهری شروع می‌شود که قرار است شرکت نفت در آن تأسیسات خود را بنا کند: «بامداد یک روز گرم تابستان آمدند و با تبر افتادند به جان نخل‌های بلندپایه» (محمود، ۱۳۵۶: ۵). سرعت و شتاب تخریب، بسیار شدید است. در ادامه‌ی داستان از زبان راوی، کودکی که می‌تواند مسائل پیرامون خود را ببیند و کم و بیش به ذهن بسپارد، چنین می‌خوانیم: «صد نفر بودند، صد و پنجاه نفر بودند که صبح علی‌الطول آمده بودند با تبرهای سنگین و غروب که شده بود انگار که پشت خانه‌های ما هرگز نخلستانی نبوده است، تو میدان گاهی کنار خانه‌های ما، جابه‌جا نخل کوت شده بود که روز بعد هژده چرخه‌ها همراه عمه‌ها آمدند و بارشان کردند» (صص ۶ و ۷). یکی از آدم‌های داستان «مرداد پای کوره‌های جنوب» گفت‌وگوی خود با مادر بزرگش را این گونه شرح می‌دهد: «از او می‌پرسم: بی‌بی تو کی به دنیا آمدی؟

می‌گوید: خیلی وقت پیش. نمی‌دانم. خیلی وقت پیش. هنوز آبادان درست نشده بود. ساختمان نبود. همه‌ش کاهگل بود. یک آجر هم گیر نمی‌آمد. همه جا نخل بود. وقتی من به دنیا آمدم دنیا پر از نخل بود» (ریحی‌اوی، ۱۳۵۸: ۱۲).

در بسیاری از شهرها، با عبور لوله‌های نفت از زمین‌های کشاورزی و قرار گرفتن این زمین‌ها در حریم لوله‌ها، کشاورزی و دامداری آسیب‌های جدی دید. با اختصاص بنادر ماهشهر و خرمشهر برای صدور نفت و ورود کالاهای مورد نیاز شرکت نفت و در پی آن ایجاد اسکله‌های بزرگ اختصاصی و تأسیسات مورد نیاز، این بنادر بازرگانی که تا پیش از این محل صدور کالاهای مختلف بوده به قرق شرکت نفت درآمد. مثلاً درباره‌ی اهمیت تجارتنی بندر ماهشهر تا پیش از کشف نفت می‌توان به توصیف حاج عبد الغفار نجم الملک اشاره کرد: محصول باغ ملک و رام هرمز، شامل گندم، جو، جوزق، شلتوک، ذرت و کنجد است. تمام محصول آن جا یک روزه حمل می‌شود به بندر معشور [ماهشهر]. از آن جا به سمت بمبئی. جنس به هر قیمت باشد، در ترقی یا تنزل، حسن کار این است که نمی‌ماند. همین قدر که به آن جا حمل شدی پول نقد حاضر است. و هر چند بیش‌تر زراعت کنند جا دارد (نجم‌الملک، ۱۳۶۲: ۱۴۴). با استقرار شرکت نفت و ایجاد تأسیسات خاص در کنار این بندر، همه فعالیت‌های فوق به محاق تعطیل کشیده شد. این موارد یکی از تأثیرات شرکت در اضمحلال شیوه‌های سنتی و اقتصاد بومی منطقه بود. تصویری که از بنادر رسمی در داستان‌های نویسندگان خوزستانی آمده است، هیچ قرابتی با تصویر حاج نجم‌الملک ندارد. آنچه آن‌ها ترسیم می‌کنند انبارهای بزرگ، کشتی‌های نفتی، اسکله‌هایی با امکان پهلوگیری کشتی‌های غول‌پیکر و تأسیساتی از این قبیل است. تأسیساتی که هویتی تازه بر بنیان آن‌ها در حال شکل‌گیری بود. این‌ها، مواردی بودند که اضمحلال شیوه‌های سنتی و اقتصاد بومی منطقه را، تحت تأثیر شرکت نفت، نشان می‌دهد.

مسعود میناوی که داستان‌های او روایتی کم و بیش جامع از طبیعت و جامعه‌ی متکثر و متنوع خوزستان است، در داستان زیر آوار آفتاب تصویری جذاب و سینمایی از این فضا ارائه می‌دهد. به این نمونه که بندر را پس از حادثه‌ی مرگ یک کارگر به تصویر کشانیده است توجه کنید: بندر قرق آفتاب بود... جراثقال‌ها با اهرم‌های عظیم رو به آفتاب علم شده بودند. کشتی، آن طرف حصار کنار اسکله در سکوتی مشکوک لنگر انداخته بود... ستون‌های عظیم دود فراز برج کت کراکر انگار گله‌های رام فیلان توی فضا یک جا مانده بود و هوا بوی شرعی و نفت می‌داد. روی اسکله زیر سایه‌ی مشبک جراثقال‌ها نعش عنایت خون‌آلود دراز به دراز افتاده بود (میناوی، ۱۳۵۰). این بندر با تأسیسات عظیم خود به برکت درآمدهای هنگفت نفتی کاری به جز واردات کالاهای لوکس و مصرفی کارخانه‌های غربی را ندارند: قطاری از اسکله می‌آید. اتوموبیل‌های جور به جور که در واگن‌های مسطح قطار است زیر آفتاب برق می‌زند. خدا بده برکت. باغتون آباد فرنگیا. و اتومبیل‌ها را می‌شمارند. یکصد و چهل و نه، یکصد و پنجاه، یکصد و پنجاه و یک و... و قطاری دیگر می‌آید... و بارش اتوموبیل است به رنگ زیتونی با چراغ‌های براق و لاستیک‌های نو و نورافکن‌های بزرگ (محمود، ۱۳۵۶: ۳۱).

الف-۲- رشد مناسبات سرمایه‌داری

تأثیر دیگر شرکت نفت، در کنار اضمحلال مناسبات سنتی و اقتصاد بومی، رشد مناسبات سرمایه‌داری و در نتیجه ترویج و گسترش مدرنیسم بود. اولین و مهم‌ترین تحولی که شرکت نفت ایجاد کرد، تغییر اساسی نظام شهرسازی بود. این شرکت در خوزستان شهرهای آبادان، مسجد سلیمان، امیدیه، آغاچاری، هفتگل، لالی و نفت سفید را تأسیس کرد. علاوه بر این در کنار شهر قدیم ماهشهر، شهر جدیدی بر اساس نظام شهرسازی خود طراحی و ایجاد کرد و هم‌چنین قسمت‌های مهمی از شهرهای خرمشهر و اهواز به وسیله‌ی این شرکت طراحی و نوسازی شد (احسانی، ۱۳۷۸: ۲۸). طراحی و ساخت این شهرها اساساً با نحوه‌ی شکل‌گیری سایر شهرهای ایران تفاوت داشت. در شهرهای سنتی ایران مسجد جامع و بازار دو رکن مهم شهر بودند. در کنار این مراکز سیاسی و اقتصادی کاروانسرا و حمام تأسیس می‌شد. محلات نیز بر اساس وابستگی‌های صنفی یا طایفه‌ای در اطراف این نهادها شکل می‌گرفتند (اشرف، ۱۳۵۳:

۱۴۰۱)؛ اما معیار و مبنای شکل‌گیری شهرهای مدرن خوزستان یا دقیق‌تر بگوییم شرکت‌شهرهای نفتی فقط نیازها و الزامات صنعت نفت و شرکت نفت ایران و انگلیس بود. در مهندسی این شهرها الزامات طبقاتی و نژادی در نظر گرفته می‌شد. شرکت-شهرهای نفتی دارای محلات مجزایی بود که «ساکنین هر یک به لحاظ اشتغال و رتبه در سلسله مراتب شرکتی و حتی از لحاظ تفاوت‌هایی نژادی و ملی (هندی، ایرانی، انگلیسی) از یکدیگر تفکیک شده بودند. سلسله مراتب انعطاف‌ناپذیر محله، خیابان، کوچه و مسکن انفرادی هر یک از مستخدمین شرکت [طبق رتبه، سابقه‌ی کار، تخصص و حتی هویت نژادی او تعیین می‌شد و خانواده‌ی وی در آن اسکان می‌یافت]» (احسانی: ۲۳). مثلاً در آبادان محلات بریم و به واردۀ جنوبی، ویژه انگلیسی‌ها و کارمندان ارشد بود. هندی‌ها نیز در منطقه‌ای ویژه به نام سیک‌لین (محله‌ی سیک‌ها) اسکان داشتند. محلات شرکت-شهرهای نفتی کاملاً مجزا از یکدیگر بودند. محلات ویژه انگلیسی‌ها و کارمندان ارشد دارای گلوگاه‌هایی بودند که به وسیله پلیس نفت رفت و آمدها به آن محلات کنترل و نظارت می‌شد. قرارگاه‌های پلیس نفت از ورود کارگران و به‌ویژه افراد غیرشرکتی به این محلات جلوگیری می‌کردند. فتح الله بی‌نیاز زندگی افرادی را که از راه گدایی امرار معاش می‌کنند چنین توصیف کرده است: آن‌ها هر روز کاسه‌ای به دست می‌گرفتند و در هر دو کوی کارگری و بعضی وقت‌ها هم در محله‌های حاشیه‌ی شهر که ساکنانش در استخدام شرکت نفت نبودند به راه می‌افتادند تا شکم‌شان را سیر کنند. اما معمولاً به کوی‌های کارمندان نمی‌رفتند چون می‌دانستند که نگهبانان راه‌شان نمی‌دهند (بی‌نیاز، ۱۳۷۰: ۴۴). رشد و توسعه‌ی شرکت شهرها فضای اصلی برای زایش هویت‌های جدید را فراهم می‌کرد؛ زیرا هر تحول اجتماعی در یک جغرافیای معین صورت می‌گیرد به عبارتی تاریخ در جغرافیا جریان و تحقق می‌یابد.

ب- آثار اجتماعی

ب-۱- تغییر در انگاره‌های قشربندی اجتماعی

الزامات طبقاتی و نژادی نه فقط در مهندسی و معماری شرکت-شهرها در نظر گرفته می‌شد؛ بلکه چگونگی استفاده از امکانات رفاهی مختلف نیز بر همین اساس طراحی شده بود. بیمارستان‌های مجهز، استخر، فروشگاه، سینما، سیستم‌های ترابری و حمل‌ونقل، مدارس مختلط، مدارس حرفه‌ای، زمین‌های ورزشی (شامل فوتبال، گلف، بسکتبال و...)، از الزامات اساسی جامعه‌ی مدرن بودند که به صورت طبقاتی توزیع شده بودند. بر اساس سیاست‌های شرکت نفت، همه‌ی این امکانات به دودسته کارگری و کارمندی تقسیم می‌شدند؛ سینمای کارگری-سینمای کارمندی، باشگاه کارگری-باشگاه کارمندی، استخر کارگری-استخر کارمندی و... مهندسی و معماری شرکت-شهرها با کیفیت توزیع طبقاتی امکانات رفاهی فوق دست به دست هم می‌داد تا مقام و منزلت اجتماعی-حرفه‌ای هر فرد و گروهی در مناطق نفت‌خیز مشخص شود (مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۵۳: ۵۱). انگلیسی‌ها و بعدها مسئولین «شرکت ملی نفت ایران» بر این مرزبندی‌های طبقاتی و نژادی در استفاده از امکانات رفاهی تأکید خاصی داشتند. از نظر آن‌ها این امر نوعی رقابت را در میان کارکنان برای ارتقای رتبه ایجاد می‌کند. فقط در نتیجه این ارتقا بود که امکان استفاده از وسایل رفاهی بیش‌تر فراهم می‌شد. کارگرانی که می‌توانستند خود را به رتبه‌ی کارمندی برسانند به جای استفاده از امکانات رفاهی کارگری از مزایای امکانات کارمندی بهره‌مند می‌شدند. ناصر مؤذن در یکی از داستان‌های خود، زندگی یکی از مستخدمین شرکت نفت را روایت می‌کند که با تلاش فراوان از رتبه‌ی کارگری به کارمندی رسیده است. برای نشان دادن اهمیت موضوع، گفت‌وگوی این فرد با یکی از همکارانش را در باشگاه نقل می‌کنیم: طاووسی گفت: میدونین که من کارگر بودم. بعد با تلاش خودم شدم کارمند... تو هیچ ماجرای هم دخالت نکردم. از این اعتصاب متصاب‌ها هم همیشه آسه بیا و آسه برو که گربه ساخت نزنه گذشتم. عطایی گفت: خوب تو این جووری تونستی خودت را کارمند کنی. من خیلی زحمت کشیدم تا کارمند شدم. خیلی حرف خوردم و دم پس ندادم... (مؤذن، ۱۳۵۲: ۲۰). این دو پس از گفت‌وگوی بالا با افراط در مشروب‌خوری دچار بدمستی می‌شوند و در آن

حالت حرکتی مضحک از خود نشان می‌دهند. گزارش برخورد آن‌ها به مقامات شرکت داده می‌شود. فردای آن روز یکی از مسؤولین شرکت آن‌ها را احضار کرده و چنین نصیحت می‌کند: بله دوستان باشگاه برای رفاه حال شماست. واسه این باشگاه را ساختن که کارمندها اولاً جاهای متفرقه نزن و پول‌هاشون حروم نشه، ثانیاً با ادب و متانت هرچه بیش‌تر تفریح کنن و از جار و جنجال بدور باشن. شما الحمدلله در سن وموقعیتی هسین که احتیاج نیس مسئله گزارش‌های ماهیانه را خدمت‌تان تذکر دهم و ضمناً نقش این گزارش‌ها را در وضع حقوق و اضافه حقوق شما مشخص کنم... (ص ۲۳). همان گونه که از گفت‌وگوی بالا مشخص است دور نگه‌داشتن کارکنان شرکت از سایرین یکی از اهداف مسؤولین و نیز از کارکردهای امکانات رفاهی مجزا بوده است.

آنچه موجب می‌شد، بعضی از کارگران همکاران خود را در اعتصابات همراهی نکنند، دغدغه‌های محرومیت از امکانات رفاهی بود. این دغدغه‌ها در بسیاری از داستان‌های مورد نظر ما بازتاب یافته‌اند: زمین بازی، دست چپ، آن طرف یاس‌ها بود. و آنها آنجا بازی می‌کردند. صدای رگه‌دار مستر اسمیت توی صداها مشخص بود. از صدایش چندشم می‌شد... گفتم امروز با او یک‌سره می‌کنم. یادم آمد که صبریه النگو و میل پا می‌خواست. می‌خواستند منزل شرکتی به ما بدهند که پنکه داشت و آب لوله‌کشی. عبود، ما دوستیم... تو روی گفته‌های من حساب کن... برگردین سرکارتون... همه‌تون برگردین. شانه انداختم و همان وقت صبریه نشست توی خاطر. دیدمش دارد راه می‌رود با میل پا و النگوی نقره... فکر کردم: خانه‌ی پنکه‌دار... خانه‌ی شرکتی... آسایش... اسمیت فکرم را آشفته: زن و بچه هم داری؟ (میناوی، ۱۳۵۳: ۵۳۵).

ب-۲- گسیختگی و ناموزونی رشد اقتصادی-اجتماعی و گسترش حاشیه‌نشینی

تأثیر دیگر شرکت نفت، ایجاد گسیختگی اقتصادی-اجتماعی و رشد ناموزون منطقه بود. مناطق شرکت نفت هم‌چون بهشت‌های پراکنده‌ای بودند که در کویری سوزان بنا شده باشند. در کنار هریک از شرکت-شهرهای نفتی یا در جوار تأسیسات عظیم نفت، مناطق مسکونی عقب مانده، کپرنشین‌ها و شیوه‌های معیشتی سنتی جاری بود. مثلاً در جوار منطقه‌ای مسکونی «نیوسایت» اهواز، حصیرآباد، در جوار «دیری فارم» (گاوداری مدرن آبادان که لبنیات کارمندان شرکت را تأمین می‌کرد) گاو‌میش‌داری سنتی و در کنار منطقه‌ی «آتلانتیک» ماهشهر، «زنجیر بی‌کارها» قرار داشتند. داستان‌نویسان خوزستانی این گسیختگی و ناموزونی را به دقت توصیف کرده‌اند. مانند توصیفی که درباره‌ی یکی از روستاهای مسجد سلیمان شده است: این آدم آقای حیدری چاره‌ش خوابونده. اینجا خوب شدن تو کارش نیست. یک ماه بیش‌تر - آیا شنیده باشی؟ - چقدر زحمت کشیدیم گذاشتیمش کول قاطر بردیمش مسجد سلیمان، شیر و خورشیدی. هرچه چون کندیم بخوابونیمش، گفتن «تخت خالی نیس. آدرس بدین هروخت تخت خالی شد خبرتون می‌کنیم» آدرس! (خندید) خدا چه آدرسی؟ این کوه‌ها آدرس دارن؟» (حیدری، ۱۳۴۷: ۶۴۸). این گفت‌وگو زمانی صورت می‌گرفته است که شرکت نفت ده‌ها سال قبل از آن در چند کیلومتری این روستا، شهری با خیابان‌های مدرن دارای «بنگله»‌های شماره‌دار و آدرس دقیق و وسایل حمل و نقل پیش‌رفته، از جمله هواپیما، ساخته است.

توصیف احمد آقایی از شهر اهواز نیز خواندنی است: تهیه‌ی سرگین برای سوخت اولین کاری بود که ننه عندلیب می‌بایستی هر روز صبح در فکرش باشد. و پیش از طلوع آفتاب از خانه بیرون بزند و راه بیفتد به دنبال گاو‌میش‌ها و الاغ‌ها و تاوه‌اش را زیر دم آن‌ها بگیرد و مشت‌ی تپاله جمع کند و بعد بیاورد خانه و ازشان چونه درست کند و ببرد پشت‌بام و بچیندشان کنار هره تا خشک شوند و بعد... برود بازار و... کاهو، خارک و خرما بخرد و بیاورد و اگر بختش یاری کند تا شب بفروشدشان (آقایی، ۱۳۶۸: ۲۸۲). در کنار چنین معیشت‌های سنتی، مناسبات عشیره‌ای و قبیله‌ای نیز کم و بیش باقی بودند. در حقیقت در خوزستان نفتی، دو ویژگی اجتماعی-فرهنگی ناموزون به گونه‌ای توأم در روابط میان انسان‌ها خودنمایی می‌کرد: از یک سو رشد روابط سرمایه‌داری و مدرنیسم ناشی از آن

باعث ایجاد ارزش‌های فردی شده بود و از سوی دیگر روابط سنتی تولید و روبنای قبیله‌ای آن هم‌چنان در بخش‌های معینی، ارزش حاکم به شمار می‌آمد. هم‌زیستی این عناصر ناموزون، ناشی از نوع خاصی از روابط سرمایه‌داری بود که پیش و بیش از آن‌که با مصالح جامعه‌ی بومی هم‌خوانی داشته باشد، بر اساس منافع و مصالح شرکت‌ها و تراست‌های نفتی در جامعه‌ی خوزستان نشا شده بود.

ب-۳- دامن زدن به مهاجرت‌های وسیع روستایی

به این ترتیب و با حجمی عظیم از کارهای صنعتی، روابط سرمایه‌داری در جامعه عشایری تاروپود خود را گسترش می‌دهد و همان گونه که ذکر شد شهرهای جدیدی شکل می‌گیرند. اما به دلیل آنکه توسعه‌ی چنین فعالیت‌هایی بر اساس ضروریات اقتصاد ملی صورت نمی‌گرفت و مبنای الزامات کارخانه‌ها و تراست‌های نفتی، انگلیس و بعدها کنسرسیوم بود، طبیعتاً باعث در حاشیه قرار گرفتن اقتصاد روستایی و حتی تخریب عوامل تولید روستایی و در نتیجه ایجاد مازاد جمعیت روستایی می‌شد که باتوجه به رونق فعالیت‌ها در شرکت-شهرها، این جمعیت رو به سوی شهرهای مزبور گذاشتند. در نتیجه حاشیه‌نشینی و به عبارت دقیق‌تر شهرهای غیر رسمی در کنار شرکت-شهرها ایجاد شد که ساکنان آن‌ها امکان استفاده از وسایل و امکانات رفاهی شرکت نفت را نداشتند. مهاجرت روستایی که در سایر شهرهای ایران از سال ۱۳۳۲ ه‍.ش و به‌ویژه از سال ۱۳۴۲ ه‍.ش آغاز شد، در خوزستان از همان ابتدای کشف نفت و با اشغال زمین‌های اطراف شهرهای نفتی به‌وسیله شرکت نفت، شروع شد و در سال‌های بعد با گسترش سایر فعالیت‌های صنعتی از عمق و گستره‌ی بیش‌تری برخوردار شد. در بسیاری از داستان‌های مورد نظر عواقب و نتایج چنین فعالیت‌هایی بازتاب یافته‌اند: آبادی شما چقدر نفوس دارد؟ ها؟ تو ولایت شما چند نفر زندگی می‌کنند؟ ها! خیلی... پنج هزار، بلکه بیش‌تر. بیش‌تر بود. اما حالا خیلی‌ها رفته‌اند عبادان، معشور برای کار. فعلگی برای کمپانی. لابد برای استخدام کارگر آمده‌ای شما (بهارلو، ۱۳۷۰: ۴۳).

در داستانی دیگر انبوه روستاییان مهاجر جویای کار در بیابان‌های خوزستان تصویر شده‌اند که به امید استخدام در «کمپانی» خانه و زندگی را رها کرده و قدم در راه بی‌بازگشت گذاشته‌اند: مرد جوانی با یک چمدان، خانواده‌ای چند نفره، زن و مرد جوانی که حتماً تازه عروسی کرده بودند... و دیگران، خیلی‌ها. دو طایفه هم همگی کوچ کرده بودند. ریش‌سفیدی جلو افتاده بود و زن و بچه و مرد با کوله‌بارشان پشت سر او سرازیر شده بودند. به طرف آن جا که کمپانی نفت بود... (عبداللهی، ۱۳۶۹: ۱۷).

ب-۴- گسترش زندگی حاشیه‌ای

یکی دیگر از جنبه‌های افزایش جمعیت شرکت-شهرهای نفتی، ایجاد محله‌ها و شهرهای غیر رسمی در جوار این شرکت-شهرها بود. به عنوان مثال در آبادان از همان ابتدای کار شرکت نفت، مهاجرین، محله‌ی احمدآباد را ایجاد کردند که خارج از اقتدار شرکت بود و بعدها نیز بزرگ‌ترین محله‌ی آبادان شد. ایجاد این محلات دو دلیل داشت: دلیل اول، جمعیت مهاجر بیش‌تر از نیاز شرکت بود؛ از این‌رو آن‌هایی که می‌آمدند و در شرکت استخدام نمی‌شدند به امید آن‌که بالأخره روزی به استخدام «کمپانی» درآیند همان جا می‌ماندند:

منظر دل دل کرد اما طاقت نیاورد. گفت: اگه کمپانی بابا را اجیر نکنه چی، برمی‌گردیم ولایت؟ نه می‌مونیم همین جا، واگشتی تو کارمون نیست. کسی تو ولایت نمانده. برگردیم چه کار کنیم (عبداللهی، ۱۳۶۹: ۱۲). دلیل دوم، امکانات محدود شرکت برای تأمین مسکن کارکنان خود بود. آن‌ها مجبور بودند برای ادامه کار در شرکت در محله‌های غیر رسمی سکونت کنند. جمعیت این محله‌ها (به استثنای کارکنان شرکت) حق استفاده از امکانات رفاهی شرکت را نداشتند. آن‌ها حتی در مواقع اضطراری نیز نمی‌توانستند از این امکانات استفاده کنند:

ملا قباد گفت: نذارش کهنه بشه. فردا کله‌ی سحر برو بهداری. قاصد گفت: گفتم که... بهداری شهر هرت نیست. به همه کس دوا نمی‌دن... تا کارت کارگری نداشته باشی از در اصلن رات نمیدن. ملا قباد گفت: میدن. قاصد گفت: اون

روز یادتون نیس که از زور درد مٹ مار زخمی پیچ وتاب می خوردم؟... خودمو کشون کشون تا بهداری کشوندم، ولی انگار نه انگار که آدمم (محمود، ۱۳۵۶: ۴۹). استفاده از امکانات شرکت موضوعی بود که برای بسیاری از ساکنان محله‌های غیر رسمی در شمار بالاترین آرزوها درآمده بود و همین موضوع تضادهای موجود در شرکت-شهرها را پیچیده‌تر می‌کرد.

ب-۵- گسترش و دامن زدن به تضادهای فرهنگی - اجتماعی

افزایش فعالیت‌های شرکت نفت، بر ساخت طبقاتی جامعه تأثیر مستقیمی داشت. گسترش روزافزون این فعالیت‌ها از یک سو باعث شکل‌گیری لایه‌های آموزش دیده از طبقه‌ی کارگر شد و از سوی دیگر یک دیوان‌سالاری گسترده ایجاد کرد. این دیوان‌سالاری که با تکیه بر درآمدهای نفت هر روز وسیع‌تر می‌شد، منافع خود را در حمایت بی‌چون و چرا از شرکت نفت می‌دید. از این‌رو به تدریج منافع شرکت و این دیوان‌سالاری در هم تنیده شد.

ب-۶- برخورد تحقیرآمیز و استعماری فرنگیان

شرکت نفت از همان ابتدای کار در ایران مبنا را بر تبعیض‌های ملی و طبقاتی گذاشته بود. به گفته‌ی یکی از فعالین جنبش کارگری در آن سال‌ها، «در آبادان انگلیسی‌ها محله‌های خاص خود را داشتند و هیچ کس را به آن راه نمی‌دادند... واقعاً در وسط آن جزیره، یک بهشتی برای آن‌ها ساخته شده بود که همه چیز داشت» (افتخاری، ۱۳۷۰: ۱۲). تا اوایل سال‌های بیست شمسی، بسیاری از امکانات رفاهی حتی اتوبوس‌های حمل کارکنان نیز ویژه‌ی انگلیسی‌ها و معدودی از کارمندان ارشد ایرانی بود. چنان‌چه کسی اعتراض می‌کرد ضمن اخراج وی، نامش را در «بلک لیست» وارد می‌کردند و به این ترتیب برای همیشه از استخدام مجدد در شرکت محروم می‌شد. انگلیسی‌ها از ابراز هرگونه تحقیری نسبت به ایرانیان ابا نداشتند. «حادثه در جوکی کلاب» داستان دل‌بستگی غضبان، مربی سوارکاری، به اسب یکی از کارکنان انگلیسی شرکت نفت است. در جریان ملی شدن صنعت نفت، زمانی که انگلیسی‌ها دسته‌دسته به کشورشان برمی‌گردند، غضبان که به اسب یکی از آن‌ها علاقه‌مند شده تقاضای خرید آن را می‌کند. او حتی حاضر است برای پرداخت قیمت اسب، نخل‌های خود را نیز بفروشد. این تقاضای ساده و انسانی واکنش تند، خشم‌آگین و توهین‌آمیز انگلیسی را در بر دارد: «غضبان گفت: صاحب، شما که دارین میرین اونو به من بفروشین. جانس یک باره فریاد کشید: نه! هیچ کس قابل نیست. آخه قربان من دوشس دارم. مٹ بچه‌ی خودم. وقتی کره بود یادتونه؟ جانس فریاد کشید و به غضبان حمله کرد. یقه‌اش را گرفت و به دیواره‌ی بار چسباند و توی صورتش زد. خفه شو احمق. صاحب شما حق دارین... اما کی دل‌سوزتر از من؟ گورته گم کن سگ کثیف (میناوی، ۱۳۴۸: ۱۳۸). جانس مغرور پس از این برخوردهای خشن و تحقیرآمیز، با شلیک چند گلوله اسب را می‌کشد تا مبادا حیوان نصیب یک ایرانی شود.

ب-۷- بیداری ملی (خودآگاهی ملی)

جنگ جهانی دوم و اشغال خوزستان توسط آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها و برخوردهای خشن آن‌ها نیز خاطرات تلخی در اذهان ساکنان این منطقه برجای گذارد:

فرنگی‌ها تو جنوب بار انداخته‌اند... و هرکاری دل‌شان بخواهد می‌کنند... چند فرنگی زنده زشت مادر را زیر چشم کرده‌اند. چند بار هم می‌آیند در خانه‌تان و به عمویت می‌گویند زنی می‌خواهند که آشپزی‌شان کند (صفدری، ۱۳۶۹: ۱۷). اعتراض السنو و اکو سیاه به این چشم‌دردیگی با خشن‌ترین شکل ممکن پاسخ داده می‌شود: ... آن دوتای دیگر اکوسیاه را تو سینه‌ی دیوار چسبانده‌اند و آن یکی بند را به گردن السنو انداخته و می‌کشد. چشم‌های السنو گرد و سفید شده‌اند. تا السنو خودش را رها کند و تا کارگرها همه‌شان از ساختمان بریزند تو میدان؛ اکوسیاه سینه و بازوی مرد عینکی را خونی می‌کند و می‌دود تا السنو را از چنگ آن یکی دربی‌آورد که صدای گلوله بلند می‌شود... تا گردن کج کند، فرنگی سطل پر از قیر [جوشان] را روی سرش وارو می‌کند و هچیره السنو تو میدان می‌پیچید و با

دست‌های بسته پرپر می‌زند. دمی بگیر پوست سر و پیشانی‌اش روی سینه‌اش آویزان است (صص ۱۸). واکنش شرکت نفت و انگلیسی‌ها در مقابل اعتراضات جمعی بسیار شدیدتر بود. به عنوان مثال در اعتصاب سال ۱۳۰۸ که اولین اعتصاب کارگران مناطق نفت‌خیز بود، قریب سه هزار نفر دستگیر یا تبعید شدند. مقامات شرکت در این موارد از مساعی دیوان‌سالاری ایران به قدر کافی برخوردار بودند (بیات، ۱۳۷۰: ۳۱).

برخوردهای سرکوب‌گرا و تحقیرآمیز بیگانگان، باعث ایجاد نوعی عقده‌ی سرکوب‌شده‌ی جمعی در میان ایرانیان می‌شد و در حافظه جمعی آن‌ها می‌ماند. به همین دلیل در زمان جنبش ملی شدن نفت، کارکنان مناطق نفت‌خیز به همراه ساکنان غیر شرکتی این مناطق با همه‌ی توان خود از رهبری جنبش و خواسته‌ی آن‌ها حمایت می‌کردند. تلاش و مبارزه‌ی کارگران مناطق نفتی در حمایت از رهبری جنبش ملی اشکال متفاوت و متنوعی داشت که کم‌وبیش در آثار داستان‌نویسان خوزستانی بازتاب خود را پیدا کرده است. همسایه‌ها، اثر ماندگار احمد محمود، در صفحات مختلف خود تصویر این مبارزات است: «امروز نوار سفیدی رو سینه‌ی جان محمد است، به پهنا و درازی دو انگشت. روی نوار نوشته شده "صنعت نفت باید ملی شود"... رو سینه‌ی راننده‌ی نفت‌کش هم نوار است» (محمود، ۱۳۵۳: ۱۳۱). رمان همسایه‌ها در بخش‌های اصلی خود، روند فراگیر شدن شعار «ملی شدن نفت» را در بین کارکنان نفت و مردم عادی خوزستان نشان می‌دهد: «در قهوه‌خانه باز می‌شود. چند تا از کارگران تلمبه‌خانه‌ی شماره‌ی سه هستند که دسته جمعی می‌آیند تو. رو سینه‌ی همه‌شان نوار هست. حالا همه‌ی مردم شهر رو سینه‌هاشان نوار دوخته‌اند. یعنی از هر ده نفر دست کم هشت نفر» (ص ۱۳۲).

نکته‌ی بسیار با اهمیت در حمایت کارگران نفت از جنبش ملی شدن نفت این است که آن‌ها از همان ابتدای طرح موضوع توسط رهبران جنبش ملی از آن حمایت کردند. این موضوع ارتباطی مستقیم با حافظه جمعی و گذشته‌ی کارگران نفت داشت. «در واقع چنین به نظر می‌آید که بخش مهمی از نیروی نهفته در مبارزات کارگران صنعت نفت خوزستان- گذشته از مسائل صنفی- در نوعی تقابل ملی یا احقاق حقوق ایرانیان از سیطره‌ی بیگانگان نیز ریشه داشت که با شکل‌گیری نهضت ملی شدن نفت در مراحل بعد... در مسیر دیگری به کار گرفته می‌شود» (طاهر احمدی، ۱۳۷۸: ۶۰).

ب- ۸- امکانات فرهنگی در شرکت - شهرها

بخشی از امکانات رفاهی که شرکت نفت در خوزستان به کار می‌گرفت امکانات فرهنگی بود. این امکانات هم از لحاظ کیفی و هم از نظر کمی با هیچ یک از استان‌های ایران قابل مقایسه نبود. مثلاً فقط در آبادان بیش از نوزده سالن سینما وجود داشت؛ یا این که پیش از جنگ جهانی دوم در شرق آبادان سینمای بسیار مجللی احداث شد که در سال ۱۳۲۳ با نام سینما تاج و با گنجایش ۱۱۷۸ نفر افتتاح شد (حیدری، ۱۳۸۰: ۷۷). در سایر شرکت-شهرها نیز، متناسب با جمعیت و اهمیت آن‌ها، سینماهای مختلفی ایجاد شد. شرکت نفت برای تهیه و پخش فیلم در این سینماها به طور مستقیم با کمپانی‌های مشهور فیلم‌سازی مانند «متروگلدوین مایر»، «کلمبیا»، «فوکس قرن بیستم»، «یونایتد آرتیستز» و «والت دیزنی» قرارداد بسته بود. به همین دلیل برخی از فیلم‌هایی که درسینماهای لندن به نمایش درمی‌آمد گاهی هم‌زمان در سینمای «تاج» و سایر سینماهای کارمندی و کارگری شرکت نفت نمایش داده می‌شد. نمایش این فیلم‌ها بدون اعمال نظارت و سانسور از سوی مقامات ایرانی انجام می‌گرفت (ص ۷۸). از دیگر امکانات فرهنگی که شرکت ایجاد کرد تأسیس مدارس مدرن در شهرهای حوزه‌ی فعالیت خود بود. در مدارس صنعت نفت، اعم از فنی حرفه‌ای و معمولی، آموزش زبان انگلیسی یکی از مواد درسی محسوب می‌شد. شرکت هم‌چنین برای کارمندان خود دوره‌های مختلف آموزش زبان انگلیسی را برقرار می‌کرد. برای تأثیر این نوع مدارس، می‌توان خوزستان و گیلان را با هم مقایسه کرد. اگر سواد خواندن و نوشتن به مفهوم امروزی آن، یعنی تأسیس مدارس مدرن، ریشه در مدارس نهضت جنگل و تحولات مشروطه دارد و از این‌رو خواه ناخواه آن‌ها که باسواد می‌شدند از همان

ابتدا با سیاست و به نوعی با همسایه‌ی شمالی آشنا می‌شدند، عکس آن در خوزستان دیده می‌شد. تحقق این مواد ریشه در جایی دارد که اقتصاد و سیاست کشور را رقم می‌زد (یعنی صنعت نفت). صنعتی که خود بر اساس منافع انگلیس و بعدها کنسرسیوم چند ملیتی سازمان‌دهی می‌شده است.

رادبو نفت، دانشکده‌ی نفت و روزنامه‌های مختلف نیز از دیگر نموده‌های فرهنگی مدرنی بود که در دهه‌ی دوم قرن حاضر شمسی در آبادان، مسجد سلیمان و سایر شهرهای نفتی تأسیس گردیده و به کار گرفته شدند. در روزنامه‌های «اخبار روزانه» که به دو زبان فارسی و انگلیسی منتشر می‌شد، صفحه‌ای ویژه‌ی هنر و ادب وجود داشت که در آن افرادی مانند ابراهیم گلستان، نجف دریابندری و دیگران به نقد فیلم یا آثار ادبی می‌پرداختند. در باشگاه‌های شرکت نفت نیز جلسات بحث و گفت‌وگو درباره‌ی مسائل ادبی برگزار می‌شد. به عنوان نمونه در یکی از اعلان‌های اخبار روزانه، در آبان ۱۳۲۹ ه.ش، از علاقه‌مندان به باشگاه ایران برگزار شده بود، دعوت به عمل آمده است. مجموعه‌ی این وضعیت، زمینه‌ی آشنایی روشنفکران خوزستانی را با هنر و ادب غرب مهیا می‌کرد. شاید به همین دلیل است که اولین ترجمه‌های قابل قبول از نویسندگان امریکایی به وسیله‌ی دانش‌آموختگان جنوبی شاغل در صنعت نفت انجام می‌گیرد (گلستان، دریابندری و بعدها صفریان و تقی‌زاده).

ب-۹- هویت‌های تازه

با مسائل جدید و شیوه‌ها و امکانات نوینی که شرکت نفت در خوزستان ایجاد کرد، به تدریج هویت‌های جدیدی در سطح منطقه به وجود آمد که از وجوه مختلفی برخوردار بودند. این هویت بیش از هر چیز در سطح عام جامعه‌ی شهری که با افزایش جمعیت شرکت-شهرها و مسائل مترتب بر آن‌ها ارتباطی مستقیم داشت قابل مشاهده بود. کاوه احسانی در همین ارتباط می‌نویسد: «پا گرفتن شرکت-شهرها و صنعت نفت در خوزستان، به شکل‌گیری و ظهور هویت و حتی «قومیتی» جدید منجر شد: هویت «آبادانی» و «مسجد سلیمانی». این هویت جدید در پی تأسیس این شهرها، استقرار و اشتغال نیروی کار مهاجر، گسست از محیط اجتماعی سابق و فضایی که در آن زندگی می‌کرد، سازمان‌دهی و نظام جدید زندگی مادی و فرهنگی، تغییر شکل زندگی خانوادگی و جمعی طبق معیارهای این مکان جدید، تعلیم و تربیت نسل جوان در نهادهای تازه تأسیس یافته و دیگر تحولات بنیادین که در دو دهه‌ی اول قرن حاضر شمسی رخ داد شکل گرفت. مدرنیته‌ای که شالوده‌ی شرکت-شهرها [را] پی‌ریزی کرد آن‌ها- به‌خصوص آبادان- را از دیگر شهرهای تاریخی ایران و حتی تهران متمایز می‌نمود (احسانی، ۱۳۷۸: ۱۹). پس از توسعه‌ی فعالیت‌های نفتی، افراد زیادی از مناطق مختلف ایران برای استخدام در «کمپانی» به خوزستان رو می‌آوردند. عبدالله یف به نقل از اسناد وزارت امور خارجه‌ی شوروی نوشته است که بسیاری از دهقانان ایلات مرکزی ایران از دستاربابان خود به مناطق نفت‌خیز فرار می‌کردند (عبدالله یف، ۱۳۶۹: ۶۲). در حقیقت اکثریت قریب به اتفاق جمعیت شرکت-شهرهای نفتی را مهاجرین تشکیل می‌دادند. این افراد، با وابستگی‌های قومی و ولایتی مختلف، به ناچار در کنار هم در یک محله با یک خیابان و کوچه زندگی می‌کردند. دلیل این امر نیز آن بود که کارکنان شرکت امکان انتخاب واحد مسکونی خود را نداشتند و شرکت متناسب با وضعیت رتبه‌ی آن‌ها محله و واحد مسکونی لازم در اختیارشان می‌گذاشت. فرزندان این مهاجرین با هم دیگر ارتباط سببی و خویشاوندی پیدا کردند و به تدریج جامعه‌ای فراقومی با هویتی جدید ایجاد شد. این موضوع نیز مورد توجه داستان‌نویسان خوزستانی بوده است:

پاییز سال ۱۳۲۱ بود که چاووش پدرش را در جهرم خاک کرد و دست مادر و خواهرش را گرفت و به آبادان آمد...بیش‌تر مردم [این شهر] از سایر شهرستان‌ها بودند...پس از دو سال کار در شرکت، خواهرش با جوانی از اهالی بهبهان که او هم در شرکت کار می‌کرد ازدواج کرد...پس از مدتی دختر یکی از همکارانش را که از اهالی اصفهان بود به زنی گرفت (مسجدی، ۱۳۵۴: ۱۴).

فرزندان این مهاجرین که از نقاطی مانند اصفهان، یزد، فارس و... به شرکت-شهرها آمده بودند نه فقط اصراری بر وابستگی خود به شهرهای پدران‌شان نداشتند؛ بلکه خود را آبادانی، مسجد سلیمانی، ماهشهری و... می‌نامیدند. مقایسه‌ی شهرهای نفتی از این زاویه با بسیاری از شهرهای دیگر قابل توجه و تأمل است. مهاجرین شهرهای بزرگ ایران، حتی تهران، بعد از گذشت چندین نسل ویژگی‌های قومی خود را حفظ می‌کنند و اگر از آنها سؤال شود که اهل کجا هستند می‌گویند اصفهان، آذربایجان و... مقایسه‌ی شرکت-شهرها حتی با اهواز نیز مبین همین موضوع است. اگر از فرزندان مهاجرین شوشتری، دزفولی و اصفهانی که در اهواز هستند از هویت آن‌ها سؤال شود در پاسخ به شهر زادگاه پدران خود استناد می‌کنند؛ اما همشهریان این افراد در آبادان، بر آبادانی بودن خود تأکید دارند. در شرکت-شهرها، متناسب با شکل‌گیری هویت تازه، حتی گویش‌های خاصی نیز به وجود آمد که با گویش مادری همه‌ی مهاجرین متفاوت بود. مانند آن‌چه به «گویش آبادانی» معروف شده است. دل‌بستگی به هویت جدید حتی در هواداری از گروه‌های ورزشی نیز نمود خود را نشان می‌داد. آبادان شاید تنها شهری باشد که تیم‌های معروف پایتخت در آن فاقد هواداران منسجم باشند و علاقه‌مندان فوتبال در هر وضعیت از تیم «صنعت نفت» هواداری می‌کنند.

فعالیت‌های شرکت که فرهنگ‌عامه منطقه را تحت تأثیر قرار داد، خود بازتابی از شکل‌گیری هویت جدید است، از جمله می‌توان به مثل‌های زیر اشاره کرد که طی دهه‌های گذشته در بین عامه‌ی مردم رواج پیدا کرده است: شکمش انگار تانکی شرکتیه (تانکر شرکتی است) که به جای «چاه ویل» به کار می‌رود. آدم باید انجینش کار بکنه - منظور این که: «آدم باید فکر داشته باشد».

وجه دیگری از این هویت تازه، در گرایش نویسندگان و داستان‌نویسان خوزستانی بازتاب خود را پیدا کرد. همان گونه که در مقدمه گفته شد، آن‌ها در داستان‌های خود به شدت به مسائل بومی توجه نشان می‌دادند. این توجه به مسائل بومی البته با به کارگیری صناعت‌های مدرن هنر داستان‌نویسی توأم بود. آشنایی با امکانات و وسایل دنیای مدرن باعث می‌شد که نخبگان جامعه‌ی خوزستانی به اهمیت این وسایل در آسایش بخشیدن به زندگی واقف شوند و برخوردهای تحقیرآمیز بیگانگان نمی‌توانست اهمیت حیاتی وسایل و امکاناتی را که همین بیگانگان با خود به منطقه آورده بودند نفی کند. در حقیقت آن‌ها میان امکانات جامعه‌ی مدرن و چگونگی کاربرد و سازمان‌دهی اجتماعی این امکانات تفاوت قائل می‌شدند. تجربه‌ی دوساله‌ی حکومت ملی به‌ویژه نشان داده بود که می‌توان از امکانات مدرن در راه‌های متعالی و انسانی استفاده کرد. همین موضوع باعث می‌شد که هویت جدید و گرایش بومی‌گرایی در خوزستان، برخلاف برخی دیدگاه‌های رایج در دهه‌ی چهل فاقده‌ی گرایش‌های نوستالژیک و «غرب‌ستیزانه» باشد. در حقیقت آن‌ها به جای حسرت بر گذشته چشم به آینده داشتند. استفاده‌ی داستان‌نویسان از فرم‌های ادبی رایج در امریکا و نیز ترجمه‌ی آثار داستان‌نویسان امریکایی و تأثیرپذیری مثبت از نویسندگانی مانند فاکنر و همینگوی در امتداد همین برداشت‌ها بوده است.

نتیجه‌گیری

دهه‌ی ۱۳۴۰ شمسی، یکی از دوره‌های پر تکاپوی جامعه‌ی ایرانی در زمینه‌ی مسائل و مناسبات اجتماعی است. این دوره پرتحول که ریشه‌هایی آن تقریباً از آغاز سال‌های ۱۳۰۰ به وجود آمده بود آثار مهمی بر عرصه‌ی هنر و ادبیات ایران، و از جمله داستان‌نویسی برجای گذاشت. آزمایش‌گری در زمینه‌های شکل و محتوا، توجه به مضمون‌های تازه و بکر و نیز موفقیت‌ها و موضوع‌هایی که تاکنون برای خوانندگان ناشناخته بود، از نکاتی هستند که می‌توان به عنوان برخی از ویژگی‌های ادبیات داستانی این دوره از آن‌ها نام برد. ادبیات بومی خوزستان نیز در این دوره بسیار پر تکاپو و پر بار بوده و به موضوعات گوناگونی توجه کرده است که یکی از مهم‌ترین موضوعات مورد توجه، نفت است که آثار عمیق و دوران‌سازی بر خوزستان و ادبیات آن برجای گذاشت. آن‌چنان که نتیجه این پژوهش نشان می‌دهد پیامدهای استخراج نفت و ایجاد شرکت نفت در خوزستان در قالب مضامینی چون اضمحلال شیوه‌های سنتی و اقتصاد بومی،

رشد مناسبات سرمایه‌داری، تغییر در انگاره‌های قشربندی اجتماعی، گسیختگی و ناموزونی رشد اقتصادی-اجتماعی و گسترش حاشیه‌نشینی، دامن زدن به مهاجرت‌های وسیع روستایی، گسترش زندگی حاشیه‌ای، گسترش و دامن زدن به تضادهای فرهنگی-اجتماعی، برخورد تحقیرآمیز و استعماری فرنگیان، بیداری ملی (خودآگاهی ملی) و هویت‌های تازه در ادبیات بومی خوزستان انعکاس داشته است که از دید این آثار مهم‌ترین آن‌ها تضعیف شدید هویت‌های عشیره‌ای و قومی و شکل دادن به هویتی جدید در قالب شرکت-شهرهای نفتی بوده است. زیرا ویژگی مهم هویت تازه، عدم وابستگی به قوم، قبیله و شهر و ولایت مبدأ مهاجرین بود. در صورتی که پیش از شکل‌گیری این هویت جدید در زندگی قبیله‌ای پیش از آن که فرد مهم باشد، قبیله اهمیت داشت.

منابع

- آقایی، احمد (۱۳۶۸)؛ چراغانی در باد، تهران: به‌نگار.
- احسانی، کاوه (۱۳۷۸)؛ «تجدد و مهندسی اجتماعی در شرکت-شهرهای خوزستان: نگاهی به تجربه‌ی آبادان و مسجد سلیمان»، فصلنامه گفت‌وگو، شماره ۲۵.
- اشرف، احمد (۱۳۵۳)؛ «ویژگی‌های تاریخی شهرنشینی در ایران دوره‌ی اسلامی»، نامه علوم اجتماعی، شماره ۴.
- افتخاری، یوسف (۱۳۷۰)؛ خاطرات دوران سپری شده، به کوشش کاوه بیات و مجید تفرشی، تهران: فردوسی.
- بهارلو، محمد (۱۳۷۰)؛ باد در بادبان، تهران: نگاه.
- بی‌نیاز، فتح‌الله (۱۳۷۰)؛ دردناک‌ترین داستان عالم، تهران: توسعه.
- تقوایی، ناصر (۱۳۴۸)؛ تابستان همان سال، تهران: لوح.
- حیدری، بهرام (۱۳۴۷)؛ «زیادی»، ماهنامه سخن، دوره‌ی هجدهم، شماره ۶.
- حیدری، غلام (۱۳۸۱)؛ «سینما در آبادان به عمر پالایشگاه نفت»، مندرج در کتاب خوزستان (شماره یک)، تهران: انتشارات سیاه هور.
- ربیع‌حوی، قاضی (۱۳۵۸)؛ مرداد پای کوره‌های جنوب، تهران: یاشار.
- سوداگر، محمد (۱۳۵۷)؛ رشد روابط سرمایه‌داری در ایران، مرحله‌ی انتقال، تهران: پازند.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۱)؛ انواع ادبی، تهران: جامی.
- طاہر احمدی، محمود (۱۳۷۸)؛ «درآمدی بر اتحادیه‌های کارگری خوزستان»؛ ۲۵-۱۳۲۳، مندرج در فصلنامه گفت‌وگو، شماره ۲۵- صص ۴۷-۶۲.
- عابدی، محمد(بی‌تا)؛ «گزارشی از دیدار و گفت‌وگو با خانم پولین لوانیه پژوهش‌گر فرانسوی»، مندرج در: کتاب خوزستان (منبع شماره ۹)، صص ۳۹-۴۴.
- عبدالله اف‌ز.ز (۱۳۵۶-۲۵۳۶)؛ «طبقات بورژوا و کارگر در ایران در اوایل قرن بیستم»، ترجمه حسین ادیبی، نامه علوم اجتماعی، دوره ۲، شماره ۳، صص ۳۲-۳۰.
- عبداللهی، اصغر (۱۳۶۹)؛ سایبانی از حصیر، تهران: چکامه.
- کسروی، احمد (۱۳۷۳)؛ تاریخ پانصدساله خوزستان، تهران: سهند.
- مؤذن، ناصر (۱۳۵۲)؛ رقص در انبار، بی‌جا: کتاب میرا.
- مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی (۱۳۵۳)، «تکوین شهر آبادان»، مندرج در نامه علوم اجتماعی (منبع شماره ۳).
- محمود، احمد (۱۳۵۳)؛ همسایه‌ها، تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۵۳) زابری زیر باران، تهران: امیر کبیر.
- _____ (۱۳۵۶) غریبه‌ها و پسرک بومی، تهران: امیر کبیر.
- مسجدی، پرویز (۱۳۵۴)؛ بازی هرروز، تهران: نیل.
- میرصادقی (۱۳۷۷)؛ جمال و میمنت، واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی، تهران: کتاب مهناز.
- میناوی، مسعود (۱۳۵۰)؛ «زیر آوار آفتاب»، ماهنامه موزیک ایران، دوره جدید شماره ۶.
- _____ (۱۳۵۳)؛ «پرپر، تابستان و گل‌های کاغذی»، لوح، شماره ۷.

- (بی‌تا)؛ «حادثه در جوکی کلاب»، فصل‌های سبز، شماره ۲، به کوشش هرمز ریاحی، بی‌جا.
- نجم‌الملک، عبد الغفار (۱۳۶۲)؛ سفرنامه‌ی خوزستان، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران: عطایی.

